



درس خارج فقه تربیتی جلسه ۹ - استاد اعرافی

- ۲ ادامه روایت سوم در بحث مساوات :
- ۲ بحث سندی
- ۳ بحث دلالی
- ۳ ۸- رحمت ومهربانی در تعلیم
- ۴ ۹- توقف عندالجهل ولاعلم
- ۵ روایت اول
- ۵ روایت دوم
- ۵ روایت سوم
- ۶ روایت چهارم
- ۶ جمع بندی: دو طایفه در مورد توقف عندالجهل
- ۶ ۱- توقف در مقام عمل
- ۷ ۲- توقف در مقام تعلیم
- ۷ روایت اول
- ۷ روایت دوم
- ۸ سه طایفه روایات
- ۹ حکم تعلیم مالا یعلم با صرف نظر از روایات
- ۱۰ جمع بندی
- ۱۲ انواع ملاکات در مورد عالم ومعلم



بسم الله الرحمن الرحيم

در خصوص بحث مساوات در تعلیم و رعایت تساوی دو یا سه روایت از علم و حکم نقل کردیم. صفحه سیصد و بیست دو دو روایت بود که یکی از کنز العمال بود که ابعده الخلق من الله رجلان یکی رجل یجالس الامرا و دومی معلم الصبیان لا یواسی بینهم و لا یراقب الله بالیتیم. یکی این بود یکی هم روایتی از امام صادق بود که ذیل آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» لقمان/۱۸، وارد شده بود. روایت اولش از کنز العمال است.

ادامه روایت سوم در بحث مساوات :

روایت از امام صادق است آدرسی که اینجا داده منیه المرید است صفحه صد و هشتاد و پنج که ظاهر این، این است که این روایت اصل و سندی ندارد و از منیه نقل شده است اما اینطور نیست به اصول کافی که رجوع کردیم می بینیم بر خلاف اینکه اینجا ارجاع نداده این روایت در اصول کافی وجود دارد روایت که هزار و سیصد و دو باشد ذیل آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ». این برخلاف ارجاعی که اینجا داده شده که از منیه المرید نقل کرده و ظاهر نقل از منیه هم این است که این خبر مقطوعه است پس سندی ندارد این درست نیست این روایت سند دارد و در اصول کافی هم آمده به احتمال قوی روایت معتبرهای هم باشد. آدرس این روایت این است جلد اول اصول کافی صفحه چهل و یک و باب بذل العلم که باید علم را بذل کرد یک بابی دارد که احادیث آمده و در این باب همین حدیث است.

بحث سندی

عده من اصحابنا عن احمد بن محمد برقی عن ابیه عن عبدالله بن المغیره و محمد بن سنان عن طلحه بن زید این روایت ظاهرا معتبره می باشد البته در این روایت محمد بن سنان هست که اختلافی است و ما هم مثل عده دیگری قائل به این هستیم که توثیقش ثابت نشده اما اینجا تنهایی نیست اینطور است که احمد بن محمد بن برقی عن ابیه عن عبدالله بن مغیره و محمد بن سنان از دو نفر نقل می کند که عبدالله بن مغیره معتبر است و هر دوی اینها از طلحه بن زید نقل می کنند و لذا سندش به نظر اشکالی ندارد و بر خلاف آنچه که دیروز عرض



می‌کردیم ظاهر ارجاع اینجا ما را به اشتباه انداخت. اتفاقی من رجوع کردم به ابواب و دیدم که در اصول کافی وجود دارد و این روایت معتبره هم هست که

بحث دلالتی

مضمونش هم دیروز عرض کردیم که «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ». امام می‌فرماید که «لِيَكُنِ النَّاسُ عِنْدَكَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً!». مردم در فراگیری و تعلیم و تعلم چطور یکسان باشند و تفاوتی نگذارید. البته ما دیروز گفتیم که این تفاوت نگذاشتن منصرف است به تفاوت‌ها و تبعیض‌های بی‌جایی که ممکن است بر حسب ملاکات بی‌حد و حساب بخواهد تفاوت بگذارد و اما اگر این تفاوت بر اساس قابلیت‌های متفاوت باشد این به نظر می‌آید مشمول این روایت نیست علاوه بر اینکه در آینده خواهید دید که روایاتی که می‌گوید مسائل دقیق و بالا را به همه نده رعایت ظرفیت متعلم را بکن که آن در واقع استثناء می‌شود از این تساوی و رفتار مساوی با افراد، بعید نیست این حکم الزامی است یعنی وقتی که نباید ملاکات غیر صحیح بیاید تفاوت پیدا بکند و در حد قدرت خودش باید علم خود را در اختیار دیگران بگذارد یعنی اگر دست به تعلیم زد نباید تفاوت بگذارد. ولی با همه این‌ها بیشتر به ذهن می‌آید که این حکم، حکم ترجیحی است نه الزامی و این روایت در اصول کافی هست. بر گردیم به ادامه بحث، در ادامه بحث ما غیر از مواردی که دیروز به آن اشاره شد که برای معلم بحث این اوصاف و آداب توصیه شده اخلاص و استعمال العلم، تواضع، تسویه، رفق، لینوا، نگرشی که در رساله حقوق آمده بود به اضافه بعضی از چیزهایی که منع شده بود و همه این‌ها را قبلاً بحث کردیم به نظر می‌آید که

۸- رحمت و مهربانی در تعلیم

باز هم بعضی از چیزهای دیگر هست که روایتی دارد و باید آن‌ها را جزء همین اوصاف و وظائفی که به طور خاص به آن اشاره شده قلمداد بکنیم و بحث بکنیم. علاوه بر این‌ها رحم و عفو ستر هم در روایتی بود که در اینجا صفحه چهار صد و بیست و دوی در باب صغیر بود حق الصغیر رحمته فی تعلیمه که همان مهربانی در تعلیم باشد و البته عفو و ستر و رفق و این‌ها که آمده اطلاق دارد از جمله در تعلیمش، ولی آنچه که به طور



مشخص شده این است که در مقام تعلیم با مهربانی با کودک رفتار بکند. این روایت هم ما غفلت کردیم این در صفحه چهار صد و بیست و سه این کتاب العلم و الحکمه است و این روایت هم از من لا یحضره الفقیه نقل شده و آدرسش هم اینجا آمده ممکن است سند معتبری هم داشته باشد و روایت هم از نظر تربیتی روایت زیبایی است «حَقُّ الصَّغِيرِ رَحْمَتُهُ فِي تَعْلِيمِهِ»^۲ تفاوتی هم که این روایت با سایر روایات دارد این است که این را به صورت حق صغیر در آورده حقیقت این است که با مهربانی با او رفتار بشود این تعبیر حق که می آید طبعاً تأکید بیشتر می شود. این هم روایتی است که باید در من لا یحضره دید. بنابراین آنچه که ما امروز عرض کردیم این است که هم آن بحث مساوات بر خلاف ارجاع اینجا روایت معتبرهای در اصول کافی دارد و هم این بحث رحمت و مهربانی در تعلیم که خودش یک دامنه وسیعی دارد که این روایت در من لا یحضره الفقیه است که در تحف العقول هم هست که سند ندارد سند من لا یحضره را باید ببینیم.

این دو نکته تکمیلی بحث قبل شد که با آنچه که دیروز عرض می کردیم فرق کرد. بنابراین این مجموعه مباحث گذشته فقط همین بحث توقیر و تعظیم بود که روایت اصل و نسب داری پیدا نشد بقیه این عناوین روایاتی دارد که معتبر هست و از نظر روایی پایش به جایی بند است. بنابراین آنچه که به طور خاص به آن اشاره شده یک بار دیگر تکرار می کنیم. یکی اصل نگرشی است که در رساله حقوق آمده «فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا جَعَلَكَ قِيَمًا لَهُمْ»^۳ دوم اخلاص هست با توضیحات قبلی سوم استعمال العلم و عمل به علم برای معلم است. چهارم تواضع هست پنجم رفق و لین هست ششم رحمت و مهربانی و عطف است و هفتم تسویه بین المتعلمین است و رعایات مساوات بین متعلمین است هشتم هم حلم بود این هشت تا صفت ریشه دارد روایی است و

۹- توقف عندالجهل و لا اعلم

در نکته مقابل هم سه چهار تا صفت مضمون بود که قبلاً عرض کردیم. علاوه بر اینها چند عنوان دیگر هم هست که خوب است اینها را اضافه بکنیم و بر آن بیفزاییم. یکی توقف عندالجهل و گفتن لا اعلم است و پاسخ ندادن به آن چیزی که نمی داند. که به تعبیر مختلف در روایات فراوان آمده که این هم الی ماشاءالله در منیه آمده

^۲ - العلم و الحکمة فی الکتاب و السنة، ص ۴۲۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۶۲۵.

^۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۶۲.



در اینجا هم روایات با چند عنوان است که عرض می‌کنم. این‌ها از علم و حکم است یکی صفحه سیصد و سی و یک است که عنوان اینجا قول لا اعلم است طبعاً قول لا اعلم جایگاه اصلیش برای شخص معلم و استاد است که به راحتی شجاعت لا اعلم را داشته باشد. روایاتی که در اینجا آمده متعدد است این باب یکی از ابوابی است که خیلی به بررسی سندی نداریم گر چه روایت معتبر هم دارد در این باب ده بیست روایت آمده روایت مشهوری که شنیدید و من هم چند تا را به عنوان تبرک و تیمن عرض می‌کنم. این در وصیت حضرت به ابوذر است که در امالی طوسی و مکارم الاخلاق آمده به گمانم این وصیت سند معتبری داشته باشد.

روایت اول

«إِذَا سُلِّتَ عَنْ عِلْمٍ لَمْ تَعْلَمْهُ فَقُلْ: لَا أَعْلَمُهُ. تَنْجُ مِنْ تَبِعْتَهُ» نجات پیدا می‌کنی از تبعه چیزی که نمی‌دانی «وَلَا تُفْتِ النَّاسَ بِمَا لَمْ تَعْلَمْ لَكَ بِهِ تَنْجُ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۴. و فتوی نده به آنچه که نمی‌دانی و این هم در به اره عالمی است که که از او سرال می‌شود معلمی است که در معرض تعلیم قرار گرفته و هم برای مفتی است و کسی که اهل فتوی است که در جایی که نمی‌داند بگوید نمی‌داند. از این ابایی نداشته داشته باشد شجاعت اینکه نادانی خودش را اعلام بکند داشته باشد و به همین ترتیب روایات زیاد است. و به همین ترتیب روایات زیاد هست

روایت دوم

«قَوْلُ لَا أَعْلَمُ نَصْفُ الْعِلْمِ»^۵ و روایاتی در این باب می‌بینید.

روایت سوم

«وَلَا يَسْتَحْيِي إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ أَعْلَمُ»^۶ اینکه ما برای معلم اینجا آوردیم علتش این است که مصداق بارز و قدر متیقن این در روابط بین آدم‌ها با معلمشان هست کسی که از او چیزی یاد می‌گیرند. در این

۴ - الأمالی (لطوسی)، النص، ص: ۵۲۷.

۵ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۸.

۶ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۱۱۵.



فضا و فرایند بیشتر این مصداق پیدا می‌کند. حدود هفده روایتی در این باب است که تحت عنوان قول لا اعلم و لا ادری و

روایت چهارم

بعضی روایاتش هم از کافی هست که «مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللَّهُ أَعْلَمُ»^۷ این یک نوع روایت است که این مفاد را افاده می‌کند صفحه سیصد و سی و یک باب قول لا اعلم است. منابعش هم هم در کافی هست چون روایات متعدد است بررسی سندی لازم نیست بعضی معتبر است بقیه هم مؤید است دیگر در منابع اصلی نرفتم. تعداد دیگری از روایات هست در صفحه سیصد و نود کتاب علم و حکمت است که این روایات تحت عنوان التوقف عند الجهل است آن قول لا اعلم بود و قول لا ادری بود این روایات طایفه دومی که در ذیل این بحث قرار می‌گیرد طایفه‌ای است که تحت عنوان التوقف عند الجهل است. این التوقف عند الجهل را من روایتش را می‌خوانم بعد عرض می‌کنم. پس ذیل این بحث هشتم یا نهمین صفت ویزگی معلم هست که عنوان خاص دارد عنوان ما در واقع این است که در موقعی که نمی‌داند اقدام نکند و شجاعت اعلام ندانستن را داشته باشد.

جمع بندی: دو طایفه در مورد توقف عند الجهل

ذیل این بحث یک طایفه همین روایت بود که قول لا اعلم و قول لا ادری این مایه نجات است طایفه دوم روایاتی که توقف عند الجهل را می‌گویند این طایفه دو مضمون دارد

۱- توقف در مقام عمل

یکی توقف در مقام عمل است که ما به این کار نداریم توقف در مقام عمل می‌گویند چیزی که نمی‌دانی عمل نکن و یا احتیاط بکن. قف عند الشبهة این یک بخش این روایات است که در مورد توقف عند الشبهة مقصود توقف عملی است که کاری با آن نداریم این روایاتی که در این باب آمده مثلاً ایشان آیه را آورده لا تقف ما لیس

^۷ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۲.



لک به علم بیشتر به آن متابعت عملی می‌گوید که ما کاری با آن نداریم. یا روایت اول دارد که «مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ ... بَرِيئاً مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَأَقْفاً عِنْدَ الشُّبُهَاتِ»^۸ این هم باز بیشتر به توقف عملی بر می‌گردد. گر چه این توقف عملی ممکن است بگوییم که به نحوی پاسخ به سؤال دادن هم یک نوع عمل است ولی بیشتر ظهورش در آن است.

۲- توقف در مقام تعلیم

ولی بعضی روایات مضمونی دارد که با بحث ما مستقیم ارتباط دارد آنچه که اینجا کار داریم توقف در مقام اظهار و ابراز و پاسخ به سؤال و تعلیم است مثلاً

روایت اول

در روایت دوم این باب صفحه سیصد و نود روایت دوم که از غرر است و سند ندارد می‌گوید لا تخبر به ما لم تحبه علما. چیزی که در آن احاطه نداری اخبار نکن که اخبار معنای عامی دارد که تعلیم را هم می‌گیرد. لا تقل ما لا تعلم و تنهم بأخبارک به ما لا تعلم.

روایت دوم

در روایت دیگری به همین مضمون است که «إِنَّ اللَّهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِأَيَّتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَلَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا»^۹ بعد این را استشهاد می‌کند به آیه شریفه که «أَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» اعراف/۱۶۹، در واقع این را آیه تعمیم می‌دهد آیه شریفه که در سوره اعراف هست این است که میثاق گرفته شده است که «أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» از علما میثاق گرفته شده چیزی را به خدا نسبت ندهند مگر در صورتی که احراز بکنند. و روایت آمده این را تعمیم داد و این هم در اصول کافی هست. این آیه اعتقادی است و نسبت به خدا هست ولی روایت آمده این را تعمیم داده می‌گوید منظور این است که لا یقولوا حتی یعلموا. اطلاق دارد تعمیم داده و الغاء خصوصیت کرده می‌گوید وظیفه‌شان این است که بدانند و بگویند چیزی که نمی‌دانند آن را

^۸ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۴، ص: ۳۱۰.

^۹ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۳.



نگویند و اعتراف به جهلشان بکنند. به هر حال روایت یک ابعاد دیگری مربوط به احتیاط عملی دارد که با بحث ما ارتباط ندارد. ولی بعضی از روایات این باب هم اشعاری به توقف عند الجهل در مقام تعلیم دارد و اعلام می‌کند چیزی که نمی‌داند در صدد آموزش دادنش نباشد و اگر نمی‌داند اعلام بکند که نمی‌دانم.

سه طایفه روایات

اینجا دو تا مطلب است یکی اینکه چیزی که نمی‌داند به تعلیم آن اقدام نکند و دوم اینکه وقتی سؤال می‌شود و نمی‌داند اعلام بکند. دو تا مطلب از مجموعه این‌ها استفاده می‌شود یکی اینکه چیزی که نمی‌داند اقدام به تعلیمش نکند و دوم اینکه وقتی هم نمی‌داند و مورد سؤال قرار می‌گیرد ابایی نداشته باشد این هم طایفه دومی که با این عنوان همان مطلب را می‌رساند. و طایفه دیگر هم روایاتی است که در باب بعد دارد که اعتراف به جهل دارد مثلاً می‌گوید «غَايَةُ الْعَقْلِ الْاِعْتِرَافُ بِالْجَهْلِ»^{۱۰} و امثال این‌ها روایاتی دارد که می‌توانید در اینجا ببینید. البته در کنار این‌ها روایات هم دارد وقتی چیزی نمی‌دانی برو پیدا بکن ولی وقتی نمی‌دانی در صدد تعلیم بر نیا و اگر هم سرال شد ابایی از اعلام نادانی نکند. این سه طایفه روایاتی که در اینجا وجود دارد روایاتی که می‌گوید وقتی که نمی‌دانی در تعلیم توقف بکن و اعلام به دیگران و روایاتی که می‌گوید اعتراف به جهل بکن و روایاتی که می‌گوید لا اعلم و لا ادری را بگو وقتی از تو سؤال می‌شود. در این سه غالب ما روایات داریم که قطعاً بین این‌ها معتبر هست و هم کثرتش طوری است که مطمئن هستیم به اینکه از معصوم صادر شده است. و دو مضمون در این روایات هست. یکی اینکه در صدد تعلیم ما لا یعلم بر نیاید و دیگری اینکه وقتی که نمی‌داند اعلام بکند که نمی‌داند ابایی از اینکه بگوید نمی‌دانم نداشته باشد. این هم یک موضوعی است که اینجا آمده است. گاهی هم در روایات دارد که بگوید نمی‌دانم یا بگوید الله اعلم.

۱۰ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۲.



حکم تعلیم مالا یعلم با صرف نظر از روایات

حالا این بحث را بد نیست که ببینیم اگر دلیلی نداشت ما چه می‌گفتیم اگر دلیل و روایت خاصه‌ای نبود چه می‌گفتیم به نظر می‌آید اگر دلیل خاص هم نبود آنچه که کسی چیزی را نمی‌داند و در صدد تعلیمش بر بیاید بدون اینکه آگاه بر مسأله باشد این دو نوع است

۱- یک بار هست که نشان می‌دهد که می‌داند بر خلاف اینکه واقعا نمی‌داند نشان می‌دهد که می‌داند و در صدد ارائه آن و انتقال آن بر بیاید این طبعاً حرام است اینکه چیزهایی بگوید که می‌داند که اینطور نیست جوری نشان می‌دهد که بر خلاف واقع است این حرام است. عناوینی مثل کذب و غش از این قبیل چیزها چیزی که واقعا نمی‌داند و بر خلاف واقع بیاید طور دیگری نشان بدهد.

۲- اما اگر به صورت احتمال چیزی را که دقیق و درست نمی‌داند و بگوید من در همین حد به صورت احتمال معلوماتم را در اختیار می‌گذارم ولی همه احتمال است بدون اینکه احاطه بر آن داشته باشم. آن به نظر می‌آید طبق قواعد اولی اشکال ندارد یعنی وقتی بداند که به صورت احتمال می‌گوید طرف هم می‌داند و در همین حد از او انتظار دارد این مانعی ندارد. چرا اگر اجاره و استیجاری در کار باشد اجیرش کرده به طور درست و کامل این مطالب را برای او تبیین بکند وقتی اجیر است باید کامل باشد طبق آنچه که عقد بسته شده و اجیر شده ولی اگر چنین چیزی نیست طبعاً آنچه که نمی‌داند به صورت علم نشان بدهد یا آنچه که احتمالی می‌داند به صورت واقع روشن نشان بدهد این یک نوع خلافی است که اشکال شرعی دارد. اما اگر به صورت همین احتمالات بیان بکند و عقد و اجاره‌ای هم در کار نباشد به نظر می‌آید به این شکل طبق قواعد مانعی ندارد آنوقت اگر این را طبق قواعدش توجه بکنیم بعید نیست که این روایاتی که می‌گوید بگو نمی‌دانم یا اعتراف به جهل بکن یا چیزی که نمی‌دانی تعلیم نکن مقصود این است که چیزی که نمی‌داند بگوید که می‌دانم جواب بدهد این را منع می‌کند. اما اگر چیزی را نمی‌داند و کسی سؤال کرده باز هم می‌گوید نمی‌دانم ولی احتمالاتش را بیان می‌کند این ظاهراً مشمول این روایات نیست. همانکه قاعده هست همان از این روایات استفاده می‌شود منتهی روایت از لحاظ اخلاقی و این‌ها ظاهراً واجب نیست ولی استحباب مؤکدی دارد به اینکه بیاید بگوید که نمی‌دانم.



جمع بندی

در این روایات با توجه به اینکه قاعده را بررسی کردیم و روایاتی که ملاحظه کردید می‌توانیم در این روایات و قاعده اینطور بگوییم که اولاً اگر کسی اجیر شد که چیزی را آموزش بدهد در چهار چوب عقد اجاره و بولی که می‌گیرد باید عمل بکند و اگر از او خواسته شده که این مسائل را مثلاً کتاب ریاضی را به طور کامل و جامع تفهیم بکند باید بداند و تفهیم بکند و اگر چیزهای متیقن نیست یا حالت ابهام به رایش وجود دارد این بر خلاف اصل اجاره است اینکه اگر عقدی در کار باشد و ثانیاً در مواردی که عقد و چیز خاصی نیست و تعلیمی است که به صورت واجب یا مستحب در چهار چوب عقد در نیامده به عنوان یک تکلیف وجوبی یا استحبابی یا به عنوان عملی که مباح است و انجام می‌دهد در این صورتی که بر حسب تکلیف و تبرعی یک کاری انجام می‌دهد اینجا اگر آنچه را که احاطه ندارد یا نمی‌داند و احتمالی می‌داند در صدد تعلیم آن بر بیاید ولی به گونه‌ای که الغاء و ارائه او قطعی و یقینی باشد این نوعی کذب است و ملاک کذب در آن هست و ملاکات حرمت در آن جمع است و طبق قواعد حرام است و سوم این است که همسن فرد هست ولی می‌آید این را به صورت احتمالی بیان می‌کند یا در عقد اجاره هم نگفته که من می‌آیم چیزهای تمام شده نهایی می‌گویم در حدی که من چیزی می‌فهم همین را برای تو می‌فهم ولی به عنوان احتمالی بیان می‌کند اگر با این فرض و قید باشد به نظر می‌آید که مانع و اشکالی ندارد و نکته چهارم این است سه گروه از روایاتی که آمده بود که می‌گفت اعتراف به جهل بکن یا بگو لا اعلم اعتراف به جهل قول لا اعلم مضمونش یکی است ولی چون تعابیر روایات جدا بود ما سه گروه آوردیم و روایاتی که می‌گوید توقف بکن عند الجهل نه توقف عملی توقف تعلیمی، این روایات هم قاعدتاً منصرف هست به آنچه که به آن موردی که می‌خواهد چیزی که احاطه ندارد به صورت امر واقعی قطعی که مورد احاطه است ارائه بدهد اما اگر به صورت احتمالی بیان می‌کند این به نظر می‌آید که با این روایات تنافی و تعارضی ندارد و در حقیقت روایات از این انصراف دارد. این هم یک مطلب در این روایات و نکته پنجم هم در این جمع بندی این است که گفتن لا اعلم و اعتراف به جهل ظاهراً مستحب است و الا آنچه که نباید به آن اقدام بکند این است که چیزی که نمی‌داند بیاید آموزش بدهد. به صورت یک امر جدی و قطعی و روشن آموزش بدهد اما اگر سؤال می‌شود جواب نمی‌دهد و نمی‌گوید لا اعلم قول لا اعلم و اعتراف به جهل در جایی که نمی‌داند واجب است این خیلی ثابت شده نیست که بگوییم واجب است که این را بگوید و ظهور این روایاتی که توصیه می‌کند که بگوید



لا اعلم «قول لا اعلم نصف علم» یا «إذا سئلت عن علم لا تعلمه و قل لا اعلمه» درست است که اینجا امر ظهور در وجوب دارد ولی مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که بیش از استحباب در این نباشد و حیا نکند که بگوید لا اعلم این مناسباتش اقتضا می‌کند که این حمل بر استحباب بشود اینکه اعلام بکند که نمی‌دانم آنچه که لازم است این است که اقراء به جهل نکند بر خلاف آنچه که در واقع هست چیزی را ابراز نکند این یک تکلیف الزامی است اما اینکه اعلام بکند که نمی‌دانم نه ممکن است اعلام نکند ولی جواب نمی‌دهد. و لذا اعلام و اعتراف به جهل استحباب مؤکدی دارد ولی وجوبش با مناسبات حکم و موضوع نمی‌توانیم بگوییم وجوب دارد. تکبر باشد در اخلاق باید بحث بشود. معلوم نیست که هر نوع تکبری حرام باشد ولی کراهت دارد. اگر حالت یک نوع تکبر را نشان بدهد قدر متیقنش این است که کراهت دارد. اما به حد حرمت رسیدنش ممکن است در یک جایی هم یک نوع تکبر بالایی از این انتزاع بشود بعید نیست که حرمت باشد ولی در شرائط عادی کراهت و استحباب هست. ارتکازات ما وقتی که این روایت را می‌شنود بیشتر در حد همان امر اخلاقی استحباب و کراهتمی رود بیش از آن نمی‌شود از آن استفاده کرد. این حالت‌های طبیعی است همیشه عنوان ثانوی وجود دارد یعنی واقعا ممکن است در یک جایی در مناظره‌ای وارد شده حالا بخواهد در آن مناظره اعلام بکند که این نکته‌ای که شما می‌گویید من نمی‌دانم همه چیز به هم می‌خورد. هر چند روایات تأکید دارد که حیا نکنید خجالت نکشید بگویید. ولی همه جا نمی‌شود عنوان ثانوی درست بکند ولی ممکن است بعضی جاها عنوان ثانوی پیدا بکند.

این هم از آن چیزهایی کهما به نحوی شاید در فقه تعلیم و تربیت آن را بحث بکنیم بحث مناظره خودش یک داستانی دارد که چه مقدار ما حق داریم که در مناظرات و مباحثات بحث بکنیم و جدال احسن یعنی چه و چه مقدار کسی حق دارد که بیاید از مقدمات غیر صحیح برای اثبات یک حقی استفاده بکند این هم از بحث‌های خیلی جدی است که باید بحث بشود. در هر حال آنچه که ما می‌گوییم دو عناوین اولی است ممکن است عناوین ثانوی بیاید و این مسأله را یک مقدار تغییر بدهد این هم موضوع دیگری است که در روایات به آن اشاره شده و در منیه هم این مسأله آمده و در جای خودش می‌توانید ملاحظه بکنید. این همه روایت که وارد شده در واقع می‌خواهد بگوید که نروید به سراغ عنوان ثانوی و شرائط خاصه می‌گویید حیا نکنید نجات پیدا می‌کنید فرهنگ بشود که هر کسی چیزی نمی‌داند بگوید نمی‌دانم. خدا رحمت کند مرحوم آقای حائری مکرر می‌شد شب‌ها نماز جماعت ایشان می‌رفتیم مکرر من یادم است که بعد از نماز سؤال‌های شرعی از ایشان می‌کردند و ایشان می‌گفت



که من این را نمی‌دانم و می‌بینم اگر یادم بود فردا شب می‌گویم. و این ذره‌ای از جلالت شأن ایشان نمی‌کاست. نمی‌شود بگوییم هیچ گاه عنوان ثانوی نیست گاهی عنوان ثانوی پیدا می‌شود حد اقل در مناظرات و در غیر مناظره هم می‌شود ولی باید به این توجه داشته باشیم که هر چیزی نمی‌تواند به عنوان ثانوی اینجا بیاید و تأکید روایات بر این است که در روابط علمی راحت باشید بر اینکه بگویید نمی‌دانم و مراجعه می‌کنم و بعد می‌گویم. به هر حال این روایات خیلی متعدداست. این هم نهم دهم از عناوینی بود که اینجا آمده من قبل از اینکه به چند عنوان دیگر در اینجا بپردازم ببینید شاید این به عنوان یک مقدمه ورود در این بحث‌ها بود که باید گفته می‌شد ولی الان هم بگوییم خوب است آنچه که ما قبلاً می‌گفتیم که ما وظائفی داریم که مربوط به مؤمن و مسلمان به معنای عام است یک وظائفی داریم که برای عالم مطلق است نه در مقام تعلیم، یک وظائفی هم داریم برای انسان عالمی است که در مقام تعلیم بر آمده مثلاً در عمل به علم می‌گفتیم که عمل به علم هم برای عالم آمده و هم برای معلم آمده و لذا در معلم می‌گفتیم مستحب مؤکد و در جاهایی واجب مؤکد است که گاهی واجب می‌شد و گاهی مستحب می‌شد. ما طبعاً آنچه که الان بحث می‌کنیم وظائف و آداب معلم است و الا وظائف و آداب عالم متفاوت است که فکر می‌کنم بعد از این به آن هم بپردازیم آن هم با بحث‌های تعلیم و تعلم ارتباط دارد. ما وقتی که الان از حیث معلم بحث می‌کنیم می‌گوییم معلم به ما هو معلم این وظائف و آداب را دارد کما اینکه همین معلم به ما هو عالم و من حیث إنه عالم یک سلسله آداب و وظائف دیگری دارد که در کتاب‌های اخلاقی و فقهی و حدیثی ما آمده و لذا اگر وظائف و آداب عالم را در همین کتاب ببینید خودش یک باب مفصلی است که خیلی چیزها دارد که ما ذکر نمی‌کنیم منتهی باید به این امر باید توجه بکنیم بعضی از وظائف و آدابی که برای عالم ذکر شده است

انواع ملاکات در مورد عالم و معلم

به عبارت دیگر ما چه نوع چیزهایی را می‌آوریم برای معلم به ما هو معلم ذکر می‌کنیم یکی همان چیزهای که تا به حال می‌دیدیم که می‌گفتیم معلم باید این خصوصیات را داشته باشد این یک ملاک است که در خود روایت عنوان معلم آمده باشد در «تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُوهُ الْعِلْمُ»^{۱۱}. این اصلاً مال معلم است این یک ملاک است که آمده

۱۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۶.



روی عنوان معلم و ملاک دوم این است که حکم و تکلیف یا ادبی آمده برای عالم ذکر شده ولی مناسبات آن فرض مناسباتی است که رد فرایند تعلیم مصداق پیدا می‌کند چیزی برای عالم ذکر شده که در غیر مقام تعلیم نمی‌شود گفت مثلا اینکه عالم اخلاص داشته باشد و عالم به علم خودش عمل بکند این هم در فرایند تعلیم و در ارتباط با دیگران جایگاه دارد و هم این ویژگی‌ها را باید عالم داشته باشد. اما بعضی از ویژگی‌ها برای عالم گفته می‌شود که بدون فرض فرایند و مقام تعلیم و تعلم مصداق بارزی ندارد این نوع آداب و وظائف است که و لو برای عالم ذکر شده ولی در عمل و واقع در حقیقت مال مقام معلمی اوست برای اینکه این وظیفه یا ادب یا ویژگی در غیر مقام تعلیم و تعلم معنا ندارد. و لذا این‌ها را هم گر چه در او عنوان عالم نیامده اما ما اینجا می‌آوریم از جمله قول لا اعلم است یا اینکه لا تقولوا ما لا تعلمون و امثال این اینکه لا اعلم بگویند و این‌ها فرض این است که در مقام سؤال و جواب است تعلیم که می‌گوییم فقط تعلیم یک طرفه که نمی‌گوییم انواعی دارد در این فرض است که می‌گوییم آقا اعتراض به جهلت بکن و بگو لا اعلم و لذا ما با دقت عناوین را اینجا عرض می‌کنیم. آنچه که برای معلم ذکر شده با همین عنوان یا برای عالم ذکر شده اما آن وظیفه و ادب و تکلیف در مقام تعلیم معنا دار و مصداق دارد بر خلاف چیزهایی که برای عالم ذکر شده که حتی در مقام تعلیم هم نباشد بالاخره باید آن‌ها را داشته باشد. این از این جهت است که بخشی از عناوین را از آن بخش آداب عالم می‌گیریم و اینجاست آوریم. مرحوم شهید هم که بعضی از جاها این کار را انجام داده روی این حساب بوده است. این چیزی بود که باید در مقدمه می‌گفتیم که نگفته بودیم و عرض کردیم. گفتیم که علاوه بر آن موارد قبلی یکی دو مورد دیگر هم امروز اشاره شد.